



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله ششم از مسایل هفده گانه ای که مرحوم محقق در احکام مهر مطرح کردند این است، فرمودند: «السادسة إذا أمهرها مدبرة ثم طلقها صارت بينهما نصفين فإذا مات تحررت و قيل بل يبطل التدبير بجعلها مهرا كما لو كانت موصى بها و هو أشبه»^۱ عصاره مسئله ششم این است که اگر مردی مدبر یا مدبره ای داشت، گرچه ایشان کنیز را ذکر کردند ولی در این جهت فرقی بین عبد مدبر یا أمه مدبره نیست، اگر عبد مدبر یا کنیز مدبره یعنی عبد یا کنیزی که مولا گفت «أنت حرّ دبر و فاتی» که این به منزله یک وصیت است که بعد از مرگ این مولا این عبد یا کنیز آزاد می شود، شبیه وصیت است.

پرسش: ...

پاسخ: مدبره یک سوم یا یک چهارم هر قیمتی که داشته باشد نصف این، برای زوجه است و نصفش برای مرد؛ مثل اینکه جزء مهر قرار داد کل مهر عبد مدبر است حالا نصف این نصف مهر است حالا هر اندازه که می خواهد بیارزد.

پرسش: ...

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۳.

پاسخ: کاری به وصیت ندارد، این شبیه وصیت است؛ الآن می‌تواند این کار را انجام بدهد نظیر اینکه در زمان حیات خود بگوید من این را وقف کردم که این انشاء است این ایقاع است و این ایقاع واقع می‌شود، نه اینکه احکام وصیت داشته باشد که به اندازه ثلث باشد یا نه.

اگر یک عبد مدبر یا کنیز مدبره‌ای را مهر قرار داد، بعد طلاق قبل از آمیزش رُخ داد، آیا این تدبیر همچنان باقی است؟ این عبد یا اُمه همچنان مدبره هستند؟ و نه چون تمام مهر این عبد یا اُمه مدبره است نصف مهر را حق استرداد دارد ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾^۱ بقیه برای زوجه است، آیا از آن قبیل است یا نه تدبیر باطل است؟ اگر تدبیر باطل بود این یک اُمه‌ای است یا عبدی است ملک طلق مولا بعد از مرگ مولا هم آزاد نمی‌شود، چون تدبیر باطل شد و طلاق قبل از مس هم باعث استرداد نصف است، نصف دیگر جزء اموال این شخص است طوری که ورثه ارث می‌برند. اگر تدبیر باطل نشده باشد، نصف این عبد یا اُمه برای زوجه است نصفش برای زوج که برمی‌گردد، این نصفی که برای زوجه است حق مسلم این عبد یا اُمه است و آزاد می‌شود؛ حالا عبدی یا اُمه‌ای که نصفش آزاد شد «تغلیباً لجانب الحرّیّة» حکم دیگری دارد، مطلب دیگری است. این صورت مسئله است.

در اینجا دو قول است: یک قول مرحوم شیخ طوسی دارد که بعضی‌ها موافق او هستند،^۲ یک قول دیگر این است که نه، مسئله همین است که تدبیر باطل نمی‌شود و این عبد یا اُمه مدبر همچنان مدبر است، چون او مهر قرار گرفت و طلاق قبل از مساس بود، نصفش برای زوجه است و نصفش به تدبیر برمی‌گردد. نظر مرحوم شیخ را

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

۲. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۴۷۳؛ «و إذا عقد لها علی جاریة مدبرة و رضیت المرأة بها ثمّ طلقها قبل الدخول بها....»

احیاناً استناد دادند به روایت «معلیٰ ابن خنیس»^۱ و دلالت آن روایت بر فتوای مرحوم شیخ هم آسان نیست. برخی‌ها نقد رسمی داشتند که این نقد بر صاحب جواهر و امثال صاحب جواهر اثر گذاشت و آنها صاحب ریاض و همفکران صاحب ریاض‌اند. مرحوم سید صاحب ریاض هم بر شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه) در مکاسب اثر می‌گذارد هم بر صاحب جواهر در جواهر یعنی اگر کسی خواست متوجه بشود که این حرف مستقیماً برای خود شیخ انصاری است یا برای صاحب جواهر است اگر مسبوق باشد به ریاض می‌بیند که مسیر فکر شیخ انصاری و همچنین صاحب جواهر را این سید صاحب ریاض عوض کرده است یعنی او سهم تعیین کننده دارد در ریاض که شرح معتبر کتاب محقق است. مرحوم صاحب ریاض اشکالی دارد که این اشکال بر مرحوم شیخ طوسی وارد است ظاهراً، روایت معلی بن خنیس در این زمینه تام نیست و اصول اولیه حاکم در مسئله تام است و قولی که می‌گوید این مهر صحیح است و این تدبیر همچنان باقی است، آن مرجع است و محکم^۲. این صورت مسئله است.

اما تفصیل مسئله؛ «إن هاهنا أموراً»: امر اول این است که تدبیر از یک نظر شبیه وصیت است برای اینکه موصی وقتی وصیت کرده است تا زنده است می‌تواند در آن تصرف بکند؛ کم بکند زیاد بکند، این‌طور نیست که اختیار از دست وصیت کننده بیرون رفته باشد، این از این جهت شبیه وصیت است؛ اما از آن جهت که همه احکام وصیت که مربوط به ثلث باشد، به مقدار ثلث باشد و امثال آن وارد نیست، برای اینکه تصرفی است در زمان حیات خود منتها ظرف وقوعش بعد از آن است. یک وقت است که اصل تملیک مربوط به بعد از مرگ است این می‌شود وصیت، یک وقت است که اصل تملیک هم اکنون است منتها ظرف وقوعش، ظرف امتثالش، ظرف اجرایش بعد از

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۸۰؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۸۲؛ «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ وَأَنَا حَاضِرُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى جَارِيَةٍ لَهُ مُدَبَّرَةٍ قَدْ عَرَفَتْهَا الْمَرْأَةُ وَتَقَدَّمَتْ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ فَقَالَ أَرَى لِلْمَرْأَةِ نِصْفَ خِدْمَةِ الْمُدَبَّرَةِ يَكُونُ لِلْمَرْأَةِ مِنَ الْمُدَبَّرَةِ يَوْمَ مِنَ الْخِدْمَةِ وَ يَكُونُ لِسَيِّدِهَا الَّذِي دَبَّرَهَا يَوْمَ فِي الْخِدْمَةِ قَبْلَ لَهُ فَإِنْ مَاتَتِ الْمُدَبَّرَةُ قَبْلَ الْمَرْأَةِ وَ السَّيِّدُ لَمْ يَكُنِ الْمِيرَاثُ قَالَ يَكُونُ نِصْفُ مَا تَرَكَتِ لِلْمَرْأَةِ وَ النِّصْفُ الْآخَرُ لِسَيِّدِهَا الَّذِي دَبَّرَهَا».

۲. ریاض المسائل (ط - الحديثية)، ج ۱۲، ص ۵۵ و ۵۶.

موت است، تدبیر هم‌اکنون واقع شده است، انشاء هم‌اکنون واقع شده است، این ایقاع است نه عقد، برخلاف مکاتبه؛ در مکاتبه برابر آیه‌ای که دارد: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾^۱ این مکاتبه است، یک پیمان است، پیمان دو طرفی است. مکاتبه هیچ ارتباطی به مسئله تدبیر ندارد تدبیر یک طرفی است و ایقاع است، آن مکاتبه عقد است پیمان است قرارداد است. او از آن جهت که فعلاً این کار را کرده محدود به مقدار ثلث و امثال ثلث نیست، این حکم وصیت را ندارد؛ از آن جهت که در مال خود تصرف کرده چون مال «بعد الموت» است شبیه وصیت است و می‌تواند تا زنده است دخل و تصرف کند.

این بحث‌های وصیت گاهی عقد است گاهی ایقاع، گاهی وصیت می‌کند فلان مال را به زید بدهید تملیک کنید، این ایقاع نیست عقد است برای اینکه اگر قبول نکرد ملکی واقع نمی‌شود چون متوقف بر قبول او است. یک وقت است وصیت می‌کند که این مال را در فلان امر خیر صرف کنید، این ایقاع است؛ مسجد می‌شود مصرف، مدرسه می‌شود مصرف، حوزه می‌شود مصرف، درمانگاه می‌شود مصرف، الآن وصیت کرد که بعد از مرگ این مال را در فلان بیمارستان صرف کنید، بیمارستان می‌شود مصرف، قبول نمی‌خواهد؛ اما اگر بگوید این مال را بعد از من به زید بدهید، این تملیک است، این قبول می‌خواهد، اگر قبول نکرد به هر حال جزء اموال عمومی او است. پس وصیت گاهی به صورت عقد است، گاهی به صورت ایقاع؛ اما تدبیر ایقاع است و جزء وصیت نیست که احکام ثلث را داشته باشد، شبیه وصیت است. این مطلب اول.

مطلب دوم آن است که چون شبیه وصیت است آیا این شخص که عبد یا امه را تدبیر کرد، این از ملک او فعلاً خارج می‌شود یا نه؟ اگر از ملک او فعلاً خارج شد او را نمی‌تواند مهر زنش قرار بدهد، مالک چیزی نیست؛ اما

۱. سوره نور، آیه ۳۳.

اگر شبیه وصیت باشد و فعلاً در ملک او هست، همان‌طوری که در مال وصیت تا زنده است می‌تواند دخل و تصرف بکند، چون در اختیار او است و سلطه او از بین نرفته و باقی است، این ملک او است و چون ملک او است می‌تواند او را مهر همسرش قرار بدهد. صرف تدبیر باعث نمی‌شود که عبد یا اُمه از ملک شخص خارج بشود؛ مثل اینکه صرف وصیت که این را در فلان مسجد یا فلان بیمارستان صرف کنید، صرف وصیت و ایصاء که باعث نمی‌شود این مال از ملک وصیت‌کننده خارج بشود، می‌تواند تصرف بکند می‌تواند با آن چیزی بخرد می‌تواند با آن چیزی بفروشد. پس صرف تدبیر باعث خروج این عبد از ملک مولا نیست یا خروج اُمه از ملک مولا نیست، چون ملک او هست می‌تواند او را مهریه قرار بدهد. پس اینکه آیا می‌تواند مدبّر را مهریه قرار بدهد یا نه، مربوط به اینکه صرف تدبیر باعث خروج مدبّر از ملک مدبّر هست یا نه؟ حق این است که از ملک او خارج نمی‌شود، این از این جهت شبیه وصیت است و هر تصرفی را که موصی بتواند در زمان حیات خود انجام بدهد مجاز است، این هم همین‌طور است می‌تواند درباره عبد مدبّر یا اُمه مدبّره دخل و تصرف کند؛ پس ملک است و می‌تواند او را مهریه قرار بدهد.

«فتحصل» که تدبیر این قسمت ایقاع است نه عقد و از این جهت شبیه وصیت است نه تمام احکام وصیت؛ لذا دائر مدار اینکه به اندازه ثلث باشد یا امثال آن نیست و چون در زمان حیات می‌تواند در عبد مدبّر یا اُمه مدبّره تصرف بکند او را می‌تواند مهریه همسرش قرار بدهد و اگر مهریه همسر قرار داد و مساسی حاصل شد که تمام عبد برای آن زن می‌شود و اگر قبل از مساس طلاق رخ داد نصف این عبد برای آن زن می‌شود و اگر چنانچه زوجه در طلیعه عقد آگاه نبود که این مهریه مدبّر است، خیار تدلیس دارد، اینها سرچایش محفوظ است.

حالا برسیم کم‌کم به فرمایشات مرحوم شیخ طوسی که چرا این باطل است؟ و چطور محقق فرمود «و هو شبه»؟ این را مستحضرید یک وقت است که سخن از أحوط است، یک وقت سخن از أظهر است، یک وقت سخن از أوفق است، یک وقت سخن از شبهه است و مانند آن؛ هر جا فقیه بگوید «و هو الأظهر» یعنی برابر آنچه که از نصوص استفاده می‌شود این مطلب ظاهرتر از مطلب مقابل آن است، هر جا فقیه بگوید «و هو الأشبه» یعنی شبهه به قواعد اصلی به قواعد عامه، هر جا بگوید «هو الأحوط» یعنی نسبت به اقوال آن قوی که به احتیاط نزدیک‌تر است این قول است، یا «أوفق» بگوید یعنی نسبت به مجموع ادله. اینجا مرحوم محقق دارد که «و هو شبه» یعنی معلوم می‌شود به روایت معلی عمل نکرده به قواعد اصلی عمل کرده، مشکل قاعده‌ای ندارد. بنابراین حالا ببینیم فرمایش مرحوم شیخ طوسی که فتوا به بطلان داده است و محقق هم میل به شیخ طوسی فرمود این تام است، یا آنچه دیگر بزرگان فرمودند.

پس اصل اول این است که تدبیر صحیح است، تدبیر باعث خروج فعلی مدبر از ملک مدبر نیست، تدبیر شبیه وصیت است، تدبیر ایقاع است و تا مدبر زنده است می‌تواند در امر تدبیر دخل و تصرف بکند، این کارها را می‌تواند بکند؛ اگر زوجه آگاه بود که هیچ محذوری ندارد و اگر آگاه نبود خیار تدلیس دارد، اینها سرجایش محفوظ است و اگر چنانچه زوج مرد این نصفی که با طلاق قبل از مساس برمی‌گردد او آزاد می‌شود ملک کسی نیست، چرا؟ برای اینکه وقتی این شخص مالک، این شخص مدبر را مهر قرار داد، گرچه نصف را زوجه مالک می‌شود اما نصف دیگر را هم مالک می‌شود به ملک متزلزل، نباید گفت به اینکه این امر مبتنی به آن است که آیا زوجه همه مهر را مالک می‌شود یا نصف مهر، خیر همه مهر را مالک می‌شود. وقتی گفته شد «أنکحت کذا بکذا» نه «أنکحت کذا بنصف کذا» تمام مهر را زوجه مالک می‌شود؛ «نعم» نصف را «بالاستقلال»، نصف را به تزلزل، نه اینکه نیمی

از مهر را مالک بشود نیمی را مالک نشود، زن می‌تواند در تمام مهریه تصرف بکند، خرید و فروش بکند، آن را ثمن معامله قرار بدهد، اگر طلاق قبل از مساس اتفاق افتاد، این هم چون ضمان معاوضه تبدیل به ضمان ید می‌شود زن ضامن آن نصف است، اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت، این‌طور نیست که این ملک او نباشد، یک؛ و این‌طور نیست که ملک مقید باشد نظیر رهن که او نتواند تصرف بکند، دو؛ بلکه ملک طلق است، این ملک طلق گاهی مستقل است گاهی متزلزل، ملک طلق است به دلیل اینکه جمیع تصرفات زن نافذ است. در بحث «رهن» ملاحظه فرمودید این رهن پایش بسته به دست مرتهن است، از اینجا بیرون نمی‌رود؛ یعنی راهن با اینکه خانه را رهن گذاشته، با اینکه مالک خانه است اما حق فروش ندارد، چرا؟ برای اینکه این خانه را زنجیر کرده و زنجیر را داده به دست مرتهن، این مقید است مطلق نیست، شرط مبیع آن است که طلق باشد آزاد باشد، این پایش بسته است؛ ولی آن نیمی از مهر پایش بسته نیست باز است منتها با نصف برمی‌گردد، حالا چون با نصف برمی‌گردد «إن هاهنا اموراً»: اول تدبیر صحیح است، دوم تمام این عبد مدبر یا اُمه مدبره ملک زن می‌شود، سوم نصفش ملک مستقل است نصفش ملک متزلزل، چهارم اگر آمیزشی حاصل شد آن نصف متزلزل هم مستقل می‌شود، پنجم اگر طلاق قبل از آمیزش واقع شد این نصف متزلزل برمی‌گردد مال زوج و چون برمی‌گردد مال زوج، به تدبیرش باقی است لذا این عبد آزاد می‌شود نه اینکه ملک طلق او بشود به ورثه برسد این به حکم تدبیر برمی‌گردد، این‌طور نیست که به صرف اینکه او را مهر قرار داد اصل تدبیر آسیب ببیند. برخی‌ها ممکن است موافق با این قول نباشند بگویند اصل تدبیر باطل شده این جزء ملک است و به ارث برده می‌شود.

پرسش: ...

پاسخ: طَلَق است نه مستقل! ما یک طَلَق داریم در برابر مقید، یک مستقل داریم در برابر متزلزل «فها هنا امور أربعة» هر کدام حکم خاص خودشان را دارند. این طَلَق است نه مستقل! طَلَق یعنی خرید و فروش آن جایز است بعد در حکم بیع خیاری است می تواند برگرداند مگر اینکه تلف شده باشد؛ اما مقید اصلاً قابل خرید و فروش نیست کسی که خانه اش را به مرتهن رهن داد، این خانه پایش بسته است و زنجیرش به دست مرتهن است صاحبخانه چکار می خواهد بکند؟! اما این ملک متزلزل این طور نیست که پای آن نصف بسته باشد و زنجیر به دست زوج باشد، خیر پایش باز است نظیر بیع خیاری است در بیع خیاری این طور نیست که مقید باشد، مشتری و بایع هر کدام می توانند در آن تصرف بکنند اگر کسی اِعمال خیار کرد و عین موجود نبود بدلش است، بدل اگر مثلی بود مثل و اگر قیمی بود قیمت. پس مستقل در قبال متزلزل دو امرند، مطلق در مقابل مقید دو امر دیگر است. پرسش: اگر آمیزش شود تکلیف تدبیر چه می شود؟

پاسخ: اگر آمیزش بشود کل مهر برای زوجه می شود، تدبیری در کار نیست؛ چون نیم مهر که «بالاستقلال» ملک زوجه بود، نیمی دیگر با آمیزش مستقلاً ملک زوجه می شود، تدبیری در کار نیست.

اینها قواعد اولیه است. ببینیم از روایت «معلی» چیز زائدی استفاده می شود یا نه و جهت اینکه مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) این فرمایش را گفته و محقق بی میل نبوده فرمود «و هو أشبه»، این تام است یا نقد صاحب ریاض و امثال صاحب ریاض وارد است که همان فرمایش معروف بین اصحاب را پذیرفتند؟ پرسش: ...

پاسخ: ایقاع نظیر طلاق نیست ایقاع جایز است چون شبیه وصیت است. یک ایقاع لازم داریم مثل طلاق که لازم است، یک ایقاع جایز داریم نظیر وصیت، وصیت تصریفی نه وصیت تملیکی. وصیت تملیکی عقد است اگر

وصیت کرد که بعد از من این مال را به فلان شخص بدهید حالا آنجا مسئله کشف و اجازه همان طوری که در بیع فضولی مطرح است، اگر به باب وصیت مراجعه بفرمایید می بینید مسئله کشف و اجازه در باب وصیت هم مطرح است. در باب وصیت این چنین گفته شد که اگر یک وقت وصیت کرد بعد از من این ملک را، این فرش را، این خانه را به فلان شخص بدهید تملیکش کنید، این می شود عقد، باید او قبول کند. اگر در لحظه مرگ آن موصی له حضور داشت و قبول کرد، مسئله کشف و اجازه مطرح نیست؛ اما تا مسائل تجهیز میت و امثال آن انجام بشود یک مدت فاصله شد بعد از یک ماه یا دو ماه یا کمتر و بیشتر بعداً به او گفتند که وصیت نامه ای در آمد و فلان ملک را به شما داد، این شخص اگر نکول کرد که برمی گردد جزء اموال ورثه می شود، اگر قبول کرد اینجا تازه طلیعه بحث است که آیا این قبول کاشف است یا ناقل؟ شبیه نقل و کشف اجازه، چون تا قبول نکند که ملک او نمی شود، اگر گفتیم این قبول ناقل است، تمام غنائات متصله این دو ماه کمتر یا بیشتر مال این موصی له است، اگر گفتیم ناقل است الآن مال او است، اگر گفتیم کاشف است تمام غنائات متصله این ایام مال این موصی له است؛ پس آنجا می شود قبول، یک؛ کشف و اجازه اش مربوط به فتوای خاص خود ما است، دو. اما در مسئله ایقاع این شبیه طلاق است منتها ایقاع لازم است مثل وصیت مصرفی که فلان مال را صرف در فلان بیمارستان کنید، این قبول نمی خواهد، این ایقاع است و این ایقاع لازم نیست جایز است، شخص تا زنده است می تواند دخل و تصرف کند.

اما آن روایتی که به آن اشاره شده است، مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۸۲ باب ۲۳ این حکم را دارد «بَابُ حُكْمِ مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى جَارِيَةٍ مُدَبَّرَةٍ» - اینکه مرحوم محقق در متن شرایع مدبّر را ذکر کرده «تبعاً للنص» بود، وگرنه حکم درباره مدبّر و مدبّره ندارد؛ مثل اینکه کسی از امام سؤال بکند که «رجل شکّ بین الثلاث و الأربع»، این حکم مال شک است نه مال شک، عرف می فهمد که اگر

نمازگزار شک کرد بین سه و چهار حکم آن چیست، نه اینکه این حکم مال مرد باشد که اگر مرد شک کرد. خود عرف همراه با این سؤال حضور علمی دارد که اینجا معیار جنسیت نیست، معیار خود صلات است، معیار حکم شک است و حضرت دارد حکم شک را بیان می‌کند، نه «رجل شک بین الثلاث و الأربع» حکم مال مرد باشد که اگر نمازگزار زن باشد چه؟ حکم مال شک است نه مال شاک، اینجا حکم مال تدبیر است نه مدبر تا بگوییم بین مدبر و مدبره فرق است؛ لذا فتوای اصحاب مطلق است با اینکه روایت درباره مدبره است و اگر مرحوم محقق در متن شرایع سخن از مدبره آورد «تبعاً للنص» است - «ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ الدُّخُولِ أَوْ مَاتَتِ الْمُدَبِّرَةُ قَبْلَ ذَلِكَ» از این آمیزش. روایت را مرحوم کلینی «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ» و طریق دیگر «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ» - درباره معلى بن خنيس مستحضريد اين روايت معروف اول فروردين را ايشان نقل کردند. آن بزرگوارانی که او را تضعیف کردند، برابر رجال نجاشی بله تضعیف شده است؛ اما بزرگانی مثل مرحوم آیت الله خوئی (رضوان الله تعالی علیه) و سایر بزرگان او را می‌گفتند از شیعه‌های خالص امام صادق (سلام الله علیه) است و از اصحاب مخصوص اهل بیت (علیهم السلام) است و «له کتاب» و مورد وثوق بسیاری از بزرگان است لذا به آن اعتماد می‌کنند؛ لذا مرحوم آقای خوئی (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید به اینکه گرچه نجاشی خریط این فن است ولی حق این است که معلى بن خنيس مورد وثوق است برای اینکه شواهد فراوانی در وثاقت او آمده است این معلى بن خنيس که فضایل فراوانی هم برای او ذکر کردند حضرت امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: او «من اهل الجنة»^۱ است درباره او این وارد شده است - ايشان می‌فرماید به اینکه «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ وَأَنَا حَاضِرٌ» من در محضر امام صادق (سلام الله علیه) بودم کسی از

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۲، ص ۱۸۱.

حضرت سؤال کرد «عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى جَارِيَةٍ لَهُ مُدَبَّرَةٌ» من در محضر حضرت بودم، آمدند سؤال کردند که آقا! یک کسی ازدواج کرده، یک امه مدبره‌ای را مهریه قرار داده، این حکمش چیست؟ «تَزَوَّجَ» یک زنی را، براساس کدام مهر؟ «عَلَى جَارِيَةٍ لَهُ مُدَبَّرَةٌ» یک کنیزی داشت مدبره او را مهریه قرار داد و تدلیسی هم در کار نیست برای اینکه «قَدْ عَرَفَتْهَا الْمَرْأَةُ» زوجه با خبر بود که این کنیز آزاد محض نیست، مدبره است که بعد از مرگِ زوج باید آزاد بشود، «وَقَدْ قَدَّمْتُ عَلَى ذَلِكَ» خودش اقدام کرده علماً اقدام کرده است تدلیسی در کار نیست. این صورت مسئله است. «ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا» قبل از آمیزش این زن را طلاق داد، تکلیف این مهر چیست؟ این «فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ» نصف این زن باید برگردد، اینکه کلش مدبره بود حالا نصف باید برگردد، نصف دیگر چه می‌شود؟ نصف مال زن است ملک او است، نصفش مال مرد است در تدبیر باقی است، کل تدبیر باطل می‌شود یا نصفش باطل می‌شود؟ حکمش چیست؟ «ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ فَقَالَ» این شخص می‌گوید که وجود مبارک حضرت فرمود: «أَرَى لِلْمَرْأَةِ نَصْفَ خِدْمَةِ الْمُدَبَّرَةِ» او کنیز این زن است چون مهریه او بود، نصف خدمات این کنیز مال این زن است چون نصفش به وسیله عقد مستقر شد آن نصف دیگر که متزلزل بود چون طلاق قبل از مساس رُخ داد، حقی ندارد. «أَرَى لِلْمَرْأَةِ نَصْفَ خِدْمَةِ الْمُدَبَّرَةِ يَكُونُ لِلْمَرْأَةِ مِنَ الْمُدَبَّرَةِ يَوْمٌ مِنَ الْخِدْمَةِ وَ يَكُونُ لِسَيِّدِهَا الَّذِي دَبَّرَهَا يَوْمٌ فِي الْخِدْمَةِ» یک روز منزل این زن که طلاق گرفت کار می‌کند خدمت می‌کند، یک روز هم منزل مولای خودش خدمت می‌کند. پس این تدبیر نسبت به آینده حکم جدا دارد ولی فعلاً کنیز است، منتها کنیزی است که نصفش مال زن مطلقه است و نصفش مال شوهر. «أَرَى لِلْمَرْأَةِ نَصْفَ خِدْمَةِ الْمُدَبَّرَةِ» که «يَكُونُ لِلْمَرْأَةِ مِنَ الْمُدَبَّرَةِ يَوْمٌ مِنَ الْخِدْمَةِ وَ يَكُونُ لِسَيِّدِهَا الَّذِي دَبَّرَهَا يَوْمٌ فِي الْخِدْمَةِ» این شخص می‌گوید که بسیار خب! اما حکم تدبیر چه می‌شود؟ تدبیر معنایش این است که بعد از مرگ این مرد این کنیز آزاد می‌شود حالا که همه‌اش

آزاد نمی‌شود، آن بعض آزاد می‌شود یا نمی‌شود؟ «قِيلَ لَهُ فَإِنْ مَاتَتِ الْمُدْبِرَةُ قَبْلَ الْمَرْأَةِ وَالسَّيِّدُ لِمَنْ يَكُونُ الْمِيرَاثُ قَالَ يَكُونُ نِصْفُ مَا تَرَكَتْ لِلْمَرْأَةِ وَالتَّصْفُ الْآخَرُ لِسَيِّدِهَا الَّذِي دَبَّرَهَا» درباره خود آن مدبره سؤال نکردند حالا اگر این کنیز مُرد، این کنیز قبل از مرگ این خانم و قبل از مرگ مولایش مُرد، چون آن نصفی که مال آن شخص است مال او است ارث آن مال او می‌شود، این نصفش که مدبر است نصف اموال او مال مولای او می‌شود؛ اما خود او اگر بعد از مرگ مولایش بمیرد آزاد می‌شود یا نه، این را در این بخش از سؤال نیامده است. «قِيلَ لَهُ فَإِنْ مَاتَتِ الْمُدْبِرَةُ» قبل از آن زوجه، یک؛ و قبل از سید او، دو؛ «لِمَنْ يَكُونُ الْمِيرَاثُ» اموال این زن مال چه کسی می‌شود؟ چون این خود این مدبره که مُرد ملکیتی ندارد مال او مال چه کسی می‌شود؟ «قَالَ يَكُونُ نِصْفُ مَا تَرَكَتْ» نصف اموالی که این کنیز ترک کرده است مال آن زوجه است، «وَالْتَّصْفُ الْآخَرُ لِسَيِّدِهَا الَّذِي دَبَّرَهَا» چون هنوز تحت ملکیت او است. از این بیان فرمایش مرحوم شیخ طوسی در نمی‌آید که ما بگوییم این باطل است، این مقدار کلی سرجایش محفوظ است.

«فَتَحْصُلُ» که تدبیر ایقاع است، یک؛ به منزله وصیت است، دو؛ اگر آن زوجه بداند تدلیسی در کار نیست، سه؛ اگر نداند تدلیس است و خیار تدلیس دارد، چهار؛ و اگر طلاق بعد از مساس بود که کل این زن ملک طلق زوجه می‌شود، پنج؛ و اگر طلاق قبل از مساس بود حکم همین است که تنصیف می‌شود، شش. این هرگز فرمایش مرحوم شیخ طوسی از آن در نمی‌آید و نقد صاحب ریاض بر صاحب جواهر و امثال صاحب جواهر وارد است و حکم همین است که اصحاب فرمودند.

«و الحمد لله رب العالمین»